شایسته است که بر خدا جز [سخن‌] حق نگویم. من در حقیقت دلیلى روشن از سوى پروردگارتان براى شما آورده‌ام، پس فرزندان اسرائیل را همراه من بفرست. (105) [فرعون‌] گفت: «اگر معجزه‌اى آورده‌اى، پس اگر راست مى‌گویى آن را ارائه بده.» (106) پس [موسى‌] عصایش را افکند و بناگاه اژدهایى آشکار شد. (107) و دست خود را [از گریبان‌] بیرون کشید و ناگهان براى تماشاگران سپید [و درخشنده‌] بود. (108) سران قوم فرعون گفتند: «بى‌شک، این [مرد] ساحرى داناست.» (109) مى‌خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. پس چه دستور مى‌دهید؟ (110) گفتند: «او و برادرش را بازداشت کن، و گردآورندگانى را به شهرها بفرست. (111) تا هر ساحر دانایى را نزد تو آرند. (112) و ساحران نزد فرعون آمدند [و] گفتند: «[آیا] اگر ما پیروز شویم براى ما پاداشى خواهد بود؟» (113) گفت: «آرى، و مسلماً شما از مقربان [دربار من‌] خواهید بود.» (114) گفتند: «اى موسى، آیا تو مى‌افکنى و یا اینکه ما مى‌افکنیم؟» (115) گفت: «شما بیفکنید.» و چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحرى بزرگ در میان آوردند. (116) و به موسى وحى کردیم که: «عصایت را بینداز»؛ پس [انداخت و اژدها شد] و ناگهان آنچه را به دروغ ساخته بودند فرو بلعید. (117) پس حقیقت آشکار گردید و کارهایى که مى‌کردند باطل شد. (118) و در آنجا مغلوب و خوار گردیدند. (119) و ساحران به سجده درافتادند. (120)